

( رباعی )

افسوس که در خیال و خوابیم همه در پرده ظلمت و حجابیم همه

پیوسته بفکر نا صوابیم همه روز شومی نفس در عذابیم همه

**سلطان محمد میرزا** - ذات مستجمع الصفاتش گوهریست که از تربیت اشعه

اقتاب جهانتاب در مشیمه کان عنایت پرورده شد و نهال کثیر الاستعدادش شب

افروزیست که در جوف صدف تأییدات سرمدی پرورش یافته شرح استعدادات آرمینج

( بیت )

السمادات بنا بر وفور احتیاج باظهار ندارد

کم کسی بر سر بر جاه و جلال چون تو کردا کتساب فضل و کمال

مشکل حکمت از کلام تو حل منطبق تو زبان هر مجمل

طبع پاک ترا که وقاد است ذوق حکمت طبیعی افتقاد است

فکر تو زد سوی ریاضی رای شد ریاضی ریاض خلد آرای

این یاقوت سیراب که از درج طبع آن نصرت ایابست درج افتقاد ( بیت )

زدین و زد دنیا مرا دم توئی مراد دل نا مرا دم توئی

امید صادق و دجاء واثق است که آن نور حدقه سلطنت و نور حدیقه خلافت در

ظل ظلیل اولیاء دولت ابدی التحویل از چشم زخم زمانه مصون و از تند باد خزان

مأمون باد و بانظار عنایات بینایات محفوظ و بمواهب بلا نهایات ملخوط باد

( بیت )

امیدوار چنانم ز فیض فضل ازل همیشه کام دهش شاه کامران باشد

بهد دولت او خلعتی بیاراید که عطف دامن او ملک جاودان باشد

**سلطان حسن** - والی شهر گیلان و لاهیجان گلبن انبته الله نباتا حسنا

و کادسته بوستان لطافت و صفا، بصفه سخا مشهور و در پیشه شجاعت و شیوه

بذل و سخاوت از اقران بیش و در اصانات انوار رشد و نجات از اخوان پیش بود

خلف صدق غفران مآب کار کیا سلطان احمد و نسب عالی حبشش بامیر کیای

ملاطی که از اجله سادات حسینی است منتهی. میشود بنا بر سمت سیادت ذکر او بر سایر

سلاطین که پایه سبقت بروی دارند تقدیم یافت القمه چون پدر بزرگوارش داعی

كبير را ليك اجابت گفته مسند اياك خالي گذاشت بنا بر وصيت او سلطانعلی  
کیانام برادر مهینش علم سروری بر افراشت و بانندك وقتی فیما بین برادران بنزاع  
انجامید و به نیروی امراء که بدو گرویده بودند تمامی ایشان را از میان برداشت  
میهات میهات مصراع (این از فلک است از حسن نیست)

درشهور سنه ثلث و تسعمائه ۹۰۳ در گذشت این مطلع بدو منسوبست (بیت)  
قاتل من چشم می بندد دم بسمل مرا تا بماند حسرت دیدار او در دن مرا

### ایضاً بیت

قاتل من چه سوی من محزون گذرد چشم پر خون مرا بیندو از خون گذرد  
**سلطان حسین میرزا** پادشاه عدل گستر و شهنشاه رعیت پرور بود بهار  
ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی بایام سلطنتش مانند هنگام خرمی دور  
از غم بتکلیف مدح گستری بدانچه او موفق شده کم پادشاهی را میسر شده چون  
ساختن بقاع خیر و رعایت علما و طلبه علوم و ادرار وظایف بطریقی که در ایام  
او دوازده هزار علما موظف بودند و دیگر معموری بلاد و رفاهیت عباد و رعایت  
اهل هنر و شعر ازین قیاس توان کرد و در واقع کسی را که مثل میر علیشیر  
چاکری و مانند مولانا جامی مدح گستری باشد همانا که از مدحیات مادحان غنی و  
از صفت و اصفان مستغنی و سلسله نسبش بخسرو ایران و توران امیر تیمور  
گورکان براین وجه منتهی میشود. حضرت سلطان حسین بن سلطان منصور بن بایقرا بن  
حسن بن عمر شیخ بن امیر تیمور مذکور و نسب وی بچند واسطه باجداد چنگیزی  
می پیوندد چنانکه از کتب مفصله تواریخ معلوم میشود و او برادر بزرگ خود حضرت  
بایقرا میرزا که بعد از فوت پدر در حدود تربیت او بوده منسوبست در اوایل عمر  
مشقت بسیار کشیده بعد از سرگردانی در نوادی و صحاری در شهر سنه خمس  
و سبعمین و ثمانه ۸۷۵ بیادگار محمد بایسنغری دست یافته و او را در هرات دست  
حیات بر تافته و در سلطنت تمام ملك خراسان رسید و مدت سی و هشت سال  
بر مسند سروری غنوده بعد از آنکه سنین عمرش از ستین گذشته بود و بر حدود  
سبعمین مشرف شده در شهر سنه احدی عشر و تسعمائه ۹۱۱ در موضع بابا الهی  
بجوار رحمت حضرت حق پیوست. گویند در ایام سلطنت هر روز جهت ترویج روح

**حضرت ابی عبدالله الحسین** مرد و کوفند آتش در عاشورا تصدق کردی بمساکین و فقرا و در فضل و شجاعت و فهم و سخاوت او هیچکس را خلافت نیست و در خوش طبعی و هنر پروری او احدی را اختلافی نه و سلیقه اثر و طبیعت نظمش به از رساله مجالس المشاق که رقم زده کاک آن سرور باستحقاقست معلوم میتوان کرد این غزل و چند بیت از اشعار آن حضرت پادشاه عدالت شمار ثبت افتاد

### غزل

از غم عشقت مرانی تن نه جانی مانده است این خیالی گشته وزان يك نشانی مانده است  
 باقد خم گفته اندر هجر آن ابرو کمان چون کمانم پی بروی استخوانی مانده است  
 ای که میجوی نشانم روبکوی یار بین داغهای استخوانم بی نشانی مانده است  
 چون حسینی خورشرا خواهم دگر پیرانه سر مست و سر در زانوی زیبا جوانی مانده است

### غزل

جانا جفا برای وفا می کشیم ما ترك وفا مکن که جفا میکشیم ما  
 نقاش چین چو صورتش آورد در نظر زد بر زمین قلم که چها میکشیم ما  
 این دو مطلع نیز زاده طبع وقاد آن حضرت سلطان با داد است

### بیت

سبزه خطک سوادى لعل خندان است خضر گویا سایه سالمش آب حیوان است  
 حسن اراسن کامل و شیرین و لیلی صورتی عشق اراسن زاوا و لوب فرهاد و مجنون است

**بدیع الزمان میرزا ولدنجیب سلطان مذکور است و بطور طبع و هنر پروری در افواه و الته مشهور الحق شامزاده عالیقدر و شهریارى کامکار بود در سخاوت گدائی از گدایان او حاتم و در شجاعت از نو نمونه اسفندیار و رستم اما چه فایده که بواسطه عدم موافقت بخت از نهال تاج و تخت بر نخورده و از تاسازگاری روزگار غدار در عزیمت جان شیرین بهزار حسرت سپرد و صورت احوال او آنکه بعد از وفات حسین میرزا برادر کهنرش را در امر سلطنت شریک نمود و از مضمون بدایع مکنون**

**لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا غافل شدند اگر چه چند روز باتفاق مدیگر بساط سلطنت گسترده صلاى عیش و عشرت در دادند اما آخر بواسطه سوء تدبیر شرکت اختلال تمام بهمام راه یافته محمد شیانی چون بلای ناگهانی**

در اوائل محرم سنه ثلث عشر و تسعمائه ۹۱۳ بر سر ایشان ایلغار آورده بنای جمعیت منهدم گردانید و حضرت بدیع الزمان میرزا بطرف گرمسیر سیر نمود و بنا بر مخالفت حکام باز روی باستراباد نهاد و از آنجا متوجه عراق گشت و بملازمت صاحب قران رسید و حسب الحکم بری ساکن گردید ثانیاً هوای سلطنت نموده با معدودی چند بصوب استراباد علم کشور ستانی بر افراخت و از حاکم آنجا که از بهادران شیک اوزبک بود شکست یافته خود را بطرف هندوستان انداخت و قریب یکسال در آنجا سرگردان میگشت و در حبسی که ممالک خراسان از ماهجه رایات صاحب قران مضمور ثلث تزیین شده بود بار دیگر نیز بملازمت آن حضرت رسید و بارایات نصرت آیات به تبریز آمده و در شب غازان ساکن گشت و در سنه **عشرین و تسعمائه** بموافق ۹۲۰ حضرت سلطان سلیم والی روم متوجه مرز و بوم گشته بعد از چهارده ماه بمرض طاعون درگذشت و مصدوقه آیت رافی هدایت **و ماتدیری نفس بای ارض تموت** گردید این دو بیت در سفینه دوران یادگار از طبع غراء اوست

### بیت

مه من یگل رویت دلم خون گشته چون لاله جگر هم از غم هجران شده پرگاله پرگاله

### بیت

چو رخسار نواز نوشیدن می لاله گون گردد درون من صراحی وار تالب غرق خون گردد  
**فریدون حسین میرزا** - از جمله اولاد واجدادان سرور ارباب سداد است بقوت بازوی شوکت و شجاعت و پیل تنی سرور ارباب جدل و فنا بود و بقوت بازو و کمانداری تا بحدی بود که اگر کمان رستم در دستش بودی بیک کشش در هم شکستی وحدت نظرش در تیر اندازی بمرتبه بود که اگر صد تیر انداختی پیکان این بر سر سواران دیگر نشستی و اما چون کمان قضا تیر قدر جهت فانی او از آماج خانه قدر گشاده کشش و کوشش او فایده ندارد چون زال روزگار پنجه اقبال آمال و امانی را تاب داده بود از چابکدستی و کوشش بسیار فایده نبرد و هر چند بعد از پدر کمر و فر نمود آخر بنکام و ناکام از استراباد و پامغان که مقر او بود بجانب رشه که مکن ترکمان است گذشت و بامداد آن

طایفه بر قلعه کلات (کرات) که از امهات قلاع خراسانست مستولی شد و آخر بدست مردم اوزبیک گرفتار شده در شهر سنه خمس و عشرين و تسعمائه ۹۲۵ بدش را از ذخیره حیات خالی نمودند و مضمون اینماتکونوا بدر ککم الموت ولو کتم فی بروج مشیده شامل حال او گشت و این مطلع از اوست

شوخی که دایما دل او مایل جفاست      عمر عزیز ما است چه حاصل که بی وفاست  
تنها نه من به خیال لبش مبتلا شدم      بر هر که بنگری بهمین درد مبتلاست  
**شاه غریب میرزا** - از جمله پسران آن پادشاه کشور ستانست و در فنون فضل و کمالات غریب و در صنوف آداب و خصائل ادیب و همواره از همت بلند دیده بر کسب کمالات میگماشت و اما در عنفوان شباب دست از صحبت شیخ و شاب باز داشته متوجه سرایستان عدم شد این مطلع از اوست

#### (بیت)

بازم بلای جان غم انماه یاره شد      ای وای آن مریض که رنجش دوباره شد  
**محمد مؤمن میرزا** - ولد خلف و در صدف محمد مؤمن میرزا بدیع الزمانست و در ملاحات نادر آن دوران طراوت عذارش غیرت گلبرگ طری و لوامع رخسارش قمر و مشتری ، از رفتار قامت رعنائش سرو سهی را پای در گل و از گفتار روح افزایش غنچه سوری را خون در دل نقاش ازل چهره پری پیکرش را بقلم بدیع اثر پیراسته و مصور قضا صورت بی نظیرش را بر نك آمیزی غریب آراسته

#### بیت

نقاش ازل گین خط مشکین رقم اوست      یارب چه رقمهای عجب در قلم اوست  
اما بیشتر از آنکه گل امید از باغ مراد چند بخار فنا گرفتار شد و  
قبل از آنکه خوشه آرزو از مزرع حیات بر چند خرمن عمرش بیاد یغما رفت

#### بیت

درینا که خورشید روز جوانی      فرو ریخت از تند باد خزان  
در شهر سنه اثنی و تسعمائه ۹۰۲ چون بدیع الزمان بنا بر اسبابی که در تواریخ مذکور است با والد ماجد خود اظهار عداوت نمود چون صدای مخالفت بگوش جانش رسید بجد تمام متوجه دفع غائله او شده مظفر حسین پدر خود را با **ملنگ**

ظفر اثر جهت آن مهم بر سر او بجانب استرآباد فرستاده قرآن دو شاهزاده با استرآباد افتاده در برابر یکدیگر ایستادند بعد از اشتعال بایره هیجا مظفر حسین میرزا بسمت ظفر اختصاص یافته محمد مؤمن میرزا اسپر سر پنجه تقدیر شد در آن حین این مطلع را حسب حال خود فرمود

### بیت

منم کز ضرب تیغم بیشه خالی از غظنفر شد فاك یاری نکرد ای دوستان دشمن مظفر شد  
چند یوم در قلعه اختیار الدین محبوس بود در شهر سنه ۹۰۳ و تسماءه ۹۰۳  
خدیجه بیگم والده مظفر حسین که فی الحقیقه خمیر مایه فساد بود در وقتیکه پادشاه  
از جام غفلت یهوش افتاد حکم قتل او کرد و نهال حیاتش از پای در آورد علی الصباح  
که سلطان چهارم سر از کنگره افق بدر کرد چون پرتو این خبر بر پیشگاه  
شهود آن حضرت پادشاه تافت انگشت ندامت بدنان حسرت گزید چون قضا  
کار خود کرده بود از آن چه فایده گویند در هنگام وداع زندگانی این مطلع را  
در بدیهه گفته

### بیت

نا جوانمردی که بیجرم درین سن میکشد کافری سنکین دلی گشت است و مؤمن میکشد  
این مطلع مشهور بدان مرحوم مقفور منسوبست

### بیت

وزیدی ای صبا برهم زدی گلهای رعنارا شکستی زان میان شاخ گل نورسته مارا  
**بابر پادشاه** - از دودمان کثیر الاحسان امیر تیمور کورکان است و نسب  
او برین موجب است بابرین عمر شیخ بن سلطان بوسعید بن میرانشاه بن امیر تیمور مزبور  
صیت سخاوت و شجاعت او بکوش اعالی و ادانی رسیده و خوان احسان بر  
روی روزگار کشیده بمیش دوام و مجالست خوبان گل اندام اشتهار تمام داشت  
در شهر سنه اربع و تسماءه ۹۰۴ ملک ماوراءالنهر بعد از محاربات بسیار که فیما بین او  
و رشیک شیانی واقع شده بود از تصرف او بدر رفت و بسطنتت کابل و آدنواحی  
قناعت نمود و در سنه سبع عشر و تسماءه ۹۱۷ بامداد صاحب قرازمقفور یکبار  
دیگر بر ماوراءالنهر مستولی گشت و باندک وقتی سلاطین اوزبیک بروی هجوم

آورده بر سر آن ملك در گذشت و بجانب كابل معاودت نمود و علم جهانگیری بجانب مملكت هند بر افراخت و بعد از استیلا بر پادشاه آنجا شهر اكره را كه از مملكات بلدات هندوستانست بحوزه تصرف در آورده دارالسلطنه ساخت و در حین فتح آن مملكت بسی زر و زیور و متاع نفیسه و گوهر بدست سایر لشكر اوقیاد و از انجمله فرموده اند كه سیزده من الماس بود باقی اجناس برین قیاس توان کرد و بعد از این فتح نامدار در كمال شوكت و اقتدار روزگار گذرانید و در شهر سنه سیع و ثلثین و تسعمائه ۹۳۷ رخت فنا بشهر بقا کشید این مطلع ترکی بدو منسوبست

### بیت

تکلف هر نیجه صورتی بولسه آندن آرتوق سن سکا جان ایلمر امایی تکلف جانندن آرتوق سن  
**همایون پادشاه** بن بابر پادشاه پادشاهی بود بکثرت مال و حشم و هنر پروری منفرد و سخاوت و فرط ممدت و دادگستری از عظمای خواقین مقفرد و در فن حکمت خصوصاً ریاضی ثالث افلاطون و اقلیدس و در کثرت خیل و حشم ثانی حضرت اسکندر بن فیلقوس و بعد از پدر پای بر تخت سلطنت نهاده دست انعام و احسان بکشادوسعی مملکتش از قندهار تا بنگاله که از اقصای ممالک هندست رسید و در شهر سنه اربع و اربعین و تسعمائه ۹۴۴ یکی از **احاد الناس** افغان شیرخان نام که ملازم او بود خروج کرده و در اوایل ازو اعتباری نکرده آهسته آهسته شعله او بالا گرفته ایلفار بر سر پادشاه آورد و خرمن حیات بعضی از لشکریان او را سوخته و اختلال تمام بکار و بار او راه یافته و پادشاه بتلافی آن مرکه نوبت آخر لشکر همایون بعزم رزم او جمع آورده بجانبش شتافت اما چون گردون میمون سیرت تابع شیرخان بود رو براه بازی نمود و از غلبه **عاصکر** شیر شکار و هجوم سپاه بسیار نتیجه مترتب نگشت

### بیت

زیبژون فزون بود هامان بزور هنر عیب گردد چو برگشت هور  
بنا برین عروس مملکت هند را طلاق گفته روی **نصکر** بجانب دیار دیگر  
آورد و در آنجا نیز او را کاری از پیش نرفت بنا بر عداوت اخوان از مملکت  
زابلستان دست شسته روی امید ورجا بدرگاه حضرت گیتی پناه جنبه اتباه آورده

و در حدود... بشرف ملاقات صاحبقران فایز شده بامداد آنحضرت باردیگر بسرحد ولایت  
موروثی رسید و تمام برادران را درکمند تسخیر کشید

زهی زباده از کاروان امل را انامل تو بسرحد آرزو شده رهبر  
وتاکنون گشته خمس و تسعما ۹۰۵ هجریست برمسند سلطنت آن دیار متمکن است و  
در نظم اشعار خسرو ارباب فهم و از دایره خطش حظی کامل و در توفیقات انشایش رسائل

### بیت

همایون خطا و توقع خوبی راست طغرائی که نوشته است منشی نضا هرگز مثال او  
این مطلع نیز ازوست

### بیت

آن نه سرواست که در باغ سرافراخته است شمع سبزی است که پروانه او فاخته است  
**عسگری میرزا** نیز از اولاد امجاد بایر میرزاست و در زمان حضرت همایون پادشاه  
بعضی اوقات حکومت قندهار بدو تعلق داشت در محلی که پادشاه مذکور از ولایت بکر  
بسرحد الکلای آن برادر رسید نسبت بآن برادر یوسف صفت نداری اندیشیده می  
خواست که در چاه هبوطش اندازد و آخر بهوجب **من حفر بئراً لایه وقع**  
**فیه قضیه** منعکس شد و در حینی که از درگاه گیتی اتباه با سپاه ظفر پناه بالکلای  
مذکور رسید او را چونک در آورده رقم عفو و اغماض بر جرایم او درکشید آری  
**مصراع**

از کریمان نبرد آنچه خلاف کرم است

بهر حال در آن شب که جوان او اختیار نام ازوی جدا شده بی اختیار این مطلع

ازو سرزد

### بیت

چنان بیخود شدم از دوری آن گدلمذار امشب که هر دم گریه ام سر میزند بی اختیار امشب  
**یعقوب بن حسن بیک بن حسن** ، ملك حسن را شاهی و آسمان راماهی  
ولد امیر حسین بیک بن علی بن قرا عثمانست و آن طایفه را آق قویونلو گویند که در کتب  
تواریخ مسطور است که اجداد ایشان در زمان اغودخان که قبل از ظهور اسلام بود موازات صای ولایت



شرق لشکر بایران کشیده و براکتر ولایت مستولی شده در حدود دیار بکر رحل اقامت انداخت و اول کسیکه از آن طایفه لباس مستعار سلطنت پوشیده و در احیاء مراسم آباء و اجداد کوشیده حسن بیک است بعد از او اسن اولادش حضرت سلطان خلیل بعد از شش ماه برادر کوچک وی یعقوب بیک که از جانب او حاکم دیار بکر بود متوجه آذربایجان شده رایت مخالفت بر افراشت روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاخر در شهر سنه ۸۰۳ و ثمانماه ۸۰۳ در حوالی خوی چشمه حیاتش را بنحاک فنا انباشت بعد از این فتح پای برمسند سلطنت نهاده حاکم اکثر بلاد ایران گشت و دست متغلبه را برچوب بست و در رفاهیت بر روی رعایا گشاد اما در اواخر حال نسبت بخلاصه آل و زبده دودمان صفویه خیر مال قدس الله سره قطع نظر از انتساب خاندان طیبین و طاهرین ملاحظه آیه کریمه **قُلْ لَا اسْتَدْلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى** نموده و در مقام خلافت در آمد و دید بی بهره عمرش از صرصر قهر الهی مستاصل گشت

### بیت

تا دل مرد خدا نامد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد  
در شهر سنه ست و تسعین و ثمانماه ۸۹۶ پاداش عمل خود گرفتار شد  
و دیده آمالش از مشاهده جمال یوسف حیات ناینا گشته و در سر پنجه گرز  
فنا اسیر گشت

### بیت

خار هرکید که بدخواه برآه تو نهاد خنجری گشت که جز بر جگر او نخلید  
علی ای حال در زمان خلافت وی اختر شعر از حنیض هبوط در اوج ثریا  
وسیده و شیوه شعر و شاعری چون ملک سامری در میانه بنی اسرائیل شهرت تمام  
یافت این از جمله اشعار اوست

### رباعی

دنیای که درو ثبات کم می بینم در هر فرخش هزار غم می بینم  
چون کهنه رباطی است که از هر طرفش راهی به بیابان قدم می بینم

**سلطان سلیم** - بن حضرت المرحوم سلطان بایزید بن محمد بن حضرت سلطان مراد بن حضرت سلطان غازی خواندگار ایلدرم بایزید بن ارودخان بن ارود غزول بن قرا عثمان. وی از جمله سلاطین آفاق بدقت رای و کثرت حزم و میل جراتگری امتیاز تمام یافت و اکثر ممالک عربستان و دیار بکر را ضمیمه ممالک خود گردانید مدت خلافتش هشت سال و هشت روز بود و فاش در سنهست و عشرین و تسعمائه ۹۲۶ روی نمود و این مطلع از اوست

### بیت

این سفر کردن و این یسر و سامانی ما  
بهر جمعیت دلهاست پریشانی ما  
**سلطان سلیمان** - ولد رشید حضرت مرحوم المغفور طاب الله ثراه و  
وجهن الجنة مثنوا سلطان سلیم است و بکثرت سپاه و حشم و غلبه عساکر و خدم  
بصفت و **حشر سلیمان و جنوده من الجن** موصوف و در ایام او حقا  
اکثر فرنگ و توابع در حیطه تصرف او در آمده کند تسخیر در کنگره اغلب قلاع  
انداخت و گاهی بنظم اشعار خاطر شریف مفیض البرکات خود را می گمارد این  
بیت از اوست

### بیت

دیده از آتش دل غرقه در ابست مرا  
کار این چشمه ز سر چشمه خرابست مرا  
**شیبک خان** - بن براق خان ابوالخیر نسب او منتسب بمردم اوزبیک خان بن  
طنرلجه بن تقو قاء بن مابوی بن جوجی بن چنگیز خان میشود باین چند اواسط  
چنگیز خان میرسد چنانکه از کتب متقدمین و متاخرین معلوم میشود القصد در اول  
حال در کمال بیسامانی بترکستان میگشت آخر بملازمت سلطان محمد بن سلطان ابوسعید  
حاکم ماوراء النهر رسید و بعد از مدتی از او روگردان شده بنیاد مکر و فریب نموده  
بترکستان رفت آری مشهورست **مصراع** این ره که تو میروی بترکستانست  
باز در شهر سنه سی و تسعمائه ۹۰۶ که مرج و مرج راه افتاده بود با فوجی از هواگر  
بلا مآثر بدان ولایت معاودت نموده بانکه روزگاری ان الکافر را بحیز تسخیر  
در آورده و در شهر سنه ثلث عشر و تسعمائه ۹۱۳ بعد از وفات حضرت سلطان حسین  
میرزا چون فیما بین اولادش اتفاق دولتی نمائند بود بخراسان اکثر ایشان را از

میان بر داشت و لوای **الاولاغیری** برافراشت تا آنکه بدست غازیان بنیاد  
عمرش منهدم و با وجود ترکیت و جانفیت خود را در اکثر فنون استعدادات مهندس  
دانسته و در تصویر استاد بهزاد نقاش که تا مصور قدرت صورت انسانی بر تخته  
هستی چهره کشائی نموده چونان مصور چابک دست نکشیده و در خط مولانا سلطانعلی  
که **كلك** گرام الکاتبین مثل او خوشنویسی تنکاشته دخل بجد نموده صورت آنرا  
در قلم اصلاح نمودی و خط این را بنوک قلم موروثی رقم نسخ کشیدی و گفتی چنین میباید و  
در زمان خود حکم کرده بود که تمام شعرا شاهنامه فردوسی را ترکی نمایند و در محلی که  
هرات مسخر او شد این مطلع بنزد ارباب هرات فرستاد و چهل تومان یکی که دو بست  
تومان تبریز است خواهی خواهی صله این شعر گرفته بقیه اشعار را از این معلوم نما  
**بیت**

قاضی و قاز و قوزی و قیز و قمر گرک ای مردمان شهر هری پارچه مز گرک  
**عبیدخان** - پسر سلطان محمود برادر شیک خان مذکور است و او  
بغایت سفاک و بی رحم و بی باک بود و جز جور و ظلم پیشه نداشت و بغیر  
عداوت بذریع حضرت رسول صلعم نظر بر اندیشه دیگر نمی گماشت و بواسطه  
او اکثر بلدات خراسان ویران شده و بشامت او بسیاری از عجزه و رعایا بآب  
نیغ غریق بحر فنا گردیدند عند قتل این از چهل هزار افزونست و کشتگان معارک  
او از شمار بیرون در واقع این عبیدالله با وجود آنکه طبع خوب و ذهن مرغوب  
داشت و در سخاوت بیمثل و در شجاعت بی بدل بود باز بدین اخلاق ذمیمه و اطوار  
لثیمه مبادرت مینمود و باین همه شعر میفرمودند این مطلع ازوست

### بیت

دومی ساقی شد دلا جام محبت نوش کن نیست وقت گزنگو دم در کن و بنیوش کن  
**شاه عادل** چند سال حکومت شهر لار بآن خدام تعلق داشت پادشاهی  
خوش طبع کامکار و سروری شجاع و چابک سوار بود و در کمانداری و تیر اندازی روح  
بهرام گور از او منتقل و در استعمال نیزه و شمشیر صد همچو گیرو پیش از او خجل و نسب  
او بگرگین میرسد قریب هزار سالست که حکومت آن ولایت در آن خاندانست و در  
شهر سنه خمین و تسعمائه ۹۵۰ هجری یکی از جهولین کشته شد این مطلع ازوست

### بیت

گه‌ن‌شد قصه مجنون حدیث درد من بشنو      بهر افسانه ضایع مکن خود را سخن بشنو  
**میرزا شاه حسین** - بن‌شاه ییک بن حضرت امیر ذوالنون ارفون و امیر  
 ذوالنون یکی از امرای معتبر سلطان میرزا بود و حکومت قندهار تعلق بدو داشت و  
 بعد از شاه ییک نیز علم ایالت و حکومت برافراشت آخر حضرت محمدباقر پادشاه  
 بن‌المرحوم حضرت عمر شیخ بن سلطان ابوسعید میرزا لشکر بدان ولایت کشید و  
 اوتاب مقاومت نیاورده در شهر قندهار متحصن شد و زمان محاصره سه سال تمام امتداد  
 یافت و آخر بصلح شهر را تسلیم خدام بابر شاه کرده بجانب ولایت هند روان شد و تا  
 آخر ایام حیات دارائی آن مملکت بدو مخصوص بود بعد از آن که شاه روح دست  
 تصرف از شهرستان بدتش کوتاه کرد میرزا شاه حسین برمسند پدرش نشسته والی هندوآن  
 حوالی شد و بعمارت قلاع و توفیق ساختن بقاع موفق شد و حالا قریب بیست سال  
 است فرمانفرمای آنجاست و او مشهورست در حدت ذهن و دوام عیش و گویند در تصویر  
 نیز گاهی دستی دارد و بلکه خاطر بنظم میگمارد این مطلع ازوست

### (بیت)

دامن بمیان برزده جانانه ام امروز      من بنده آن طور یتیمانه ام امروز

## صحیفه دوم

**در ذکر سادات عظام و علمای افادت اعلام و آن مشتمل است بر دو**  
**صحیفه**

**میر عبدالباقی** - از اولاد شاه‌نور الدین نعمه‌الله که از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد

### بیت

گل‌بستان بنی ناطمه عبدالباقی      کاید از نکبت او بوی نبی المرسل  
 و خدمتش باوجود کمال نسب بحلیه جمال حسب آراسته و با همه رتبه که داشت دایم  
 همت بر رعایت فقرا میگماشت چنانکه میل خاطر او از این رباعی توان معلوم کردن

### رباعی

مسکن شده کوچه ملامت مارا      ره نیست بوادی سلامت ما را  
 درویشانیم ترک عالم کرده      اینست طریق تا قیامت ما را  
 و در سلیقه انشا نیز از بی نظیران بود و گاهی بگفتن شعر نیز میل مینمود

تخلص باقی میکرد دیوان غزلی تمام کرده و در اوایل زمان حضرت صاحب قران مغفور بمنصب صدارت آنحضرت معرف گشته بعد از آن بوکالت ایشان مترقی گردید و حل و عقد مهام اتمام بقبضه اقتدارش درآمد چنانکه تمام امورملکی و مالی باستصواب برای صواب‌نمای او مجری میشد در جنگی که فیما بین نواب مغفور و حضرت پادشاه روم اتفاق افتاد بدرجه شهادت رسید و کاندک فی اوایل شهر رجب المرجب سنه عشرین و تسعمائه ۹۲۰ این مطلع از زاده طبع ایشانست

### بیت

کار سامان نرید تا که پریشان نشود      شرط آنست که تا این نغزد آن نشود  
**میر قوام الدین حسین** - از اکابر سادات و نقبای شهر اصفهان و مدتی در شهر مذکور بامر قضا اشتغال نموده و در سنه ثلاثین و تسعمائه ۹۲۰ بامر صدارت حضرت صاحبقران با امیر جمال الدین محمد استرآبادی شریک شده بعد از آن در شغل مذکور مستقل گردید و در ایجاد فضیلت خصوصاً در انشا فرید بود و در رعایت اهل فضل میکوشید و از تقوی و صلاح دقیقه نامرعی فرو نمیکذاشت این مطلع ازوست  
روز اگر با هم نشینان غمزدل بیرون کنم      شب که غیر از غم ندارم هم نشینی چون کنم

### بیت

چون خیالک نرود هر کرم از پیش نظر صد رهت بینم و گویم که خیالست مگر  
**میر مهزالدین محمد** - از جمله سادات و نقبای شهر اصفهان و در فقه و سایر علوم سرآمد علمای زمانست از عنفوان جوانی بشرف طواف بیت الحرام و زیارت حضرت سید اتمام ع و سایر ائمه دین و اولیای اسلام و المسلمین مشرف شده بعد از آن مدت هفت سال منصب صدارت حضرت صاحب قران مغفور تعلق بدیشان داشت و آخر ترك آن گفته در روضه منور رضیه رضویه **علی ساکنها الفتحیه** بمبادت و طاعت مشغول شد تخلص وی فیضی و این غزل از زاده طبع ایشانست

### بیت

به پیش ماه رخس آفتاب یعنی چه      به پیش خالو خطه ملک ناب یعنی چه  
عرق بر روی تو هر کس که دید میگوید      بروی آتش سوزان حباب یعنی چه  
خیال ترکس مست ز دست برده مرا      و گرنه با دل پر درد خواب یعنی چه  
خیال شمع اگر نیست در دلک فیضی      دل پر آتش و چشم پر آب یعنی چه

در یکی از مکتوبات که بمن نوشته این رباعی که زاده طبع ایشانست بوده که

### رباعی

تا دور ز محفل جمالت شده‌ام      نوید ز دولت وصال شده‌ام  
پیوسته خیال تو بود مونس جان      شرمنده ز الطاف خیالت شده‌ام

در شهر سنه اثنین و خمسین و تسعمانه ۹۵۲ در بصره فوت شد

**سید محمد یوسف** - سید دانشمند خوش محضر پاکیزه روزگار بود طبع او صراف در معانی و لطف عمیق چاره ساز بوادی پریشانی اصل وی از سکران خراسانست وری و والدش امیر معزالدین یوسف در ایام حضرت حسین میرزا بهرات مسافرت فرموده آن خلاصه سادات در آن آب و هوا نشو و نما یافته بحسن سعی با علا مراتب فضایل و استعدادات ترقی فرمودند و در زمان حضرت صاحبقران مغفور در خراسان بمنصب صدارت و امارت قیام و اقدام مینمود و آخر بواسطه شرارت بعضی مفسدان بحکم امیر خان که احکم ا خراسان بود در روز چهارشنبه رجب المرجب سنه سبع و عشرين و تسعمانه ۹۲۷ بدرجه شهادت رسید کویند در آن محل چیزی فرموده که این بیت از آن جمله است

### بیت

بناحق ارچه مرا میکشی ولیک به بین      که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من  
و جناب میر از غایت اخلاق خلقی تخلص میکرد این مطلع ازوست

### بیت

باستقبال قدرت سرورا رفتار بایستی      بنعریف دهانت غنچه را گفتار بایستی

### بیت

مارا خیال وصل تو از سر نمیشود      مشتاق خدمتیم و میسر نمی شود

**میر تقی الدین محمد** - ولد حضرت امیر جمال الدین صدر است و در کسب فضل و کمال دقت فرور نکذاشتی و در سخاوت و کرم و صرف دینار و درم اقتدا بحضرات ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین نمودی بعضی اوقات در هرات اقامت نمودی و در آخر ایام حیات قصد بیت الحرام و زیارت حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام نموده و در آن راه انواع رنج و غنا مثل قید و زندان کشید و در قدس خلیل داعی حضرت حق را لبیک گفته مرغ روح پرفتوحش بفضای قدس پرواز کرده همانجا مدفون شد رحمه الله و کان ذلک فی شهر سنه اربع و اربعین و تسعمانه ۹۴۴ و حضرت سید مذکور در خوش طبعی

و خوش صحبتی مسلم و در صنایع شعر و عروض و معما بی بدل عالم بوده این بیت از اوست

آن شوخ که دی وعده صد گونه جفا کرد **بیت** العنة لله **که** امروز وفا کرد

**میرزا شرف** - فرزند ارجمند و خلف سعادت مند قاضی جهانست و در علو سلیقه از نوادر زمان و سلسله نسبش بامام زمن امیر المؤمنین حسن منتهی میشود و حبیبش از زینت و زیب سر لوحه بیان و تذهیب مستغنی. ای تو مجتوه خوبی ز کدامت گویم . شرف ذات را با جهانی صفات جمع ساخته و علم **انک لعلی خلق عظیم** برافراخته این چند مطلع از ایشانست

شد سینه بصد چاک ز تیغ ستم او **بیت** بیرون نشد از سینه صد چاک غم او

تا مرا در نظر مدعیان خوار کند **بیت** هر چه گویم بخلاف سختم کار کند

با من سخن از فرقی دلدار مگوئید **بیت** از مرگ سخن بر سر بیدار مگوئید

به پیش او سخن از حال زار من مکنید **بیت** بدین بهانه تکلم بیار من مکنید

**میرقدسی** - از نقبای نجبای آنجاست پدرش بطرف خراسان رفته و در سبزوار ساکن شده اند و سیدی آدمی وش فانی مشرب و نفیس الامر بغایت متعبد و متقی و در شعر شناسی مثل جمهور و در دیوان مهر ورزی مقدم و مشهور و خود نیز شعر فرموده و تخلص او قدسی است این مطلع از اوست

من که باشم که ترا دشمن من باید بود **بیت** در پی بودن و تا بودن من باید بود

**شاه صفی** - برادر شاه قوام الدین نوربخش است و بسی درویش و فانی مشربست و خالی از طالب علمی نیست و بشرف حج و زیارت حضرت رسول صلعم و ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین شرف شده و در شاعری ذهن خوب دارد این رباعی و چند مطلع از اوست

هر کز دل هیچکس میازار صفی **رباعی** تا بتوانی دلی بدست آر صفی  
سر رشته همین است نگهدار صفی  
زهار صفی هزار زهار صفی

خوش آن روزی که دشنام من بدنام میدادی **بیت** دعا هر چند می کردم مرا دشنام میدادی

ای عقل کجا ما سرو سودای تو داریم **بیت** دیوانه عشقیم چه پروای تو داریم

**میر هادی** - موسویست در اول بطلب علم مشغول بود اما عاشقی ویرا از آن کار باز آورد وی بسیار خوش صحبت و خوش خلق بود و بنزد اهل قبضه مسلم بدینوجه اومدتی در ممالک محروسه حضرت صاحب قرانی احتسابت متعلق باو بود و در آن حال امور منکر ازو صادر میشد که نهی آن از جانب شرع امر بمعروف بود و در آخر بتولیت آستانه ملك آشیان رضیه رضویه علی ساهکنه السلام مشرف شد و بنظم گفتن نیز میل نمودی این دو سه مطلع ازوست

### بیت

بجان رسید دل از محنت جهان ما را      اجل کجاست که منت نهد بجان ما را  
 رقیان معتبر در کوی اومن خوار و زار آنجا      سکان را پیش او صدقدرون بی اعتبار آنجا  
 نهادی بردلم داغ نهان و سوختی جانرا      بدرد و داغ هجران چند سوزی ناتوانانرا  
 بگفتم تیغ کین بردار و اول قتل هادی کن      بخنده گفت در عاشق کوشی هادی نمیخواهم  
**میر حاج** - از جمله سادات جناب خراسانست و در طهارت اصل و لطافت طبع مستغنی  
 از تحریر و بیان گویند که انقطاع و تجردش در مرتبه بود که روزی حضرت امیر  
 علیشیر بحجره او درآمد آن منزل را چون خاطر اهل دل از متاع دنیوی خالی دید  
 لاجرم تفقدی بخاطر شریف آورده جمیع مایحتاج او را از نقد و جنس سامان نموده  
 بآنجا فرستاد حضرت میر چون بوثق خود آمد آن براق و پرتال را ملاحظه  
 نمود در آن حجره را فراز کرده بجای دیگر تحویل نمود از فنون شعر بغزل و  
 و نصیده میل داشته این از جمله غزلیات اوست

### غزل

ز سینه هر نفسم آه جانگداز بر آید      چو آتشی که نشیند دمی و باز بر آید  
 بمسجد ار بخرامی بلطف آن قدو قامت      هزار عابد صدساله از نماز بر آید

اگر در گوشه غم دور از آن سیمین بدن میرم      خلل در کار عشق افتد در آن روزیکه من میرم  
 شهید عشق را جزمی کسی ماتم نمیدارد      که خواهد ماتم من داشتن روزی که من میرم  
 این بیت مذکور از حضرت مولانا جامیست فاما بمیرانسب و اگر حضرت مولانا



مضایقه نماید این بیت آتی بدو عوض داده میشود!

### بیت

خوش آنکه پهلوئی هم چون برگهای زرگس جمعی نشسته باشند جامی در آن میانه  
این مطلع و بیت در جواب خسرو ازوست

### بیت

من بیدل که از عشقت در آب و آتشم شبها چو شمع افتاده در تاب و تبم تبخاله در لبها  
نه صورت بردرو دیوار صورتخانه چین است ترا دیدند خوبان و نهی کردند قالبها  
**میرزا قاسم** و او قاسمی تخلص داود و از سادات جنابدست بمزید  
علم و عبادت و فهم و فراست از امثال و اقران ممتاز و مستغنی است و در  
شعر و معما سر آمدست و اولاد امیر سید جنابدست که همیشه پشوا و مقتدای  
آن ولایت بوده و حال نیز برادر او امیر ابوالفتح در شهر خود بدان کار مشغول  
است و حضرت امیر مذکور با وجود علو شان دایم بمضمون بلاغت مشحون **الفقر**  
**فخری** عمل کرده بطریق ائمه کرام اوقات می گذرانید و درویشی و فقر او  
زیاده از آنست که تعریف توان کرد. بهمه صفتی آراسته و پاکیزه همه قسم شعر را منگوبد  
ایما در مثنوی در این زمانه سر آمدست و بی تکلف مدح کسری بی بدلت و در  
این زمانه کسی مانند او مثنوی را نگفته و در مثنوی چهار کتاب نظم کرده اول  
شاهنامه که فتوحات زمان حضرت صاحب قران را نظم فرموده این ابیات در وصف  
جنگ از آنجاست

### بیت

غبار آنچنان در هوا شد حجاب که ره بست بر دعوت مستجاب  
زوالای گلگون سنان بهره مند شفق از زمین نیزه واری بلند  
یلان غرق آهن ز سر تا پای چو صورت که گیرد در آینه جای  
نهان در زره مهوشان زمان چو در حلقه دیده ها مردمان  
یلان از تبرزین فتاده نگون چو از تیشه کوهکن بیستون  
فرمانده اسبان ز جولان همه چو اسبان شطرنج بی جان همه

این دو بیت در صفت باغ هم از آن کتابست

**بیت**

صنوبر زده شانه گیسوی خویش کشیده دل عالی سوی خویش  
عیان شاح گل ز آب روشن ضمیر چو قد بتان در لباس حریر  
سهی سرو و آب از درخشندگی بود خضر و سر چشمه زندگی  
دوم کتاب لیلی و مجنون که بنام صاحب قران گفته این دو بیت در خطاب  
مجنون با ناله لیلی از آن کتابست

**بیت**

گلزار جهان توی کن از خار کان غیرت صد هزار گلزار  
روزی که بیوی گل شود مست خاری نرزد بدامنش دست  
این دو بیت نیز هم از آن کتابست  
حرف غم لاله در بهاران زایل نشود باهر باران  
این دو بیت را در بیماری لیلی فرموده

**بیت**

شد ساعد سیم نازینش چون نال قلم در آستینش  
شد مهره پشت آن سیمبر چون رشته در زپای تاسر  
دیگر کتاب کار نامه درصفت گوی بازی حضرت صاحب قرانی حسب الامر  
مطاع در سلك نظم کشیده این سه بیت درصفت گوی بازی از آن کتابست

**بیت**

چوگان بکفش چو بر ستورست موسی و عصا و کوه طورست  
هر گوی زدی چنانکه خواهی از ضربت صولجان شاهی  
در مرکز ماه رفت آسان چون زرده درون بیضه پنهان  
دیگر کتاب خسرو شیرین که بنام من و این دو بیت درمناجات از آنست

**بیت**

ز خال عارض آن شوخ مهوش مرا در خرمن هستی زن آتش  
که چون سوزم بدوزخ نبودم کار که خاکستر نسوزد کس دگر بار  
این چند بیت در خطاب عاشق با شمع از آن کتابست

**بیت**

ترا من چون در این دیر غم انجام	مگر دادیت از یداد ایام
که می بینم دلت زینسان مشوش	بجای خاک بر سر کرده آتش
توگر داری ز شب تا صبح این سوز	من بیچاره میسوزم شب و روز
ترا از گردش چرخ جفا کیش	چو من بس عقده مشکلم بود پیش
که از تاب غمت میباید افروخت	چو من تا زنده میبایدت سوخت
تویی آن مرغ آتشخوار خونخوار	کز آتش خوردنت سرخست منقار
بصد خون دلت دور زمانه	دهد از قطره اشک اب و دانه
بآتش زنده همچون سمندر	مگر آب حیات تست آذر

این دو بیت در صفت بهار از آن کتابست

دهان غنچه تر شبنم آویز	لبش از خنده شیرین شکر ریز
ز دلکش غنچه‌های نو گشوده	هزاران غنچه گلگون نموده

اشعار خوب او بسیار است و زیاده ازین مرچب اطاب این دو مطلع و

رباعی ازوست

برای جان زتن بهر نثار اکنون که یار آمد **بیت** اگر روزی مرا در عاشقی خواهی بکار آمد

دل دیوانه ام از یار جدا میگردد	کس ندانست که دیوانه کجا میگردد
--------------------------------	--------------------------------

**رباعی**

در عشق تو گر چنین حزین خواهم بود	رسوای زمانه بعد از این خواهم بود
دلدار اگر تویی چنان خواهم شد	دل داده اگر منم چنین خواهم بود

**میرزا اسود** - از سادات رضویست ولد غیاث الدین عزیزست حضرت

میر در فصاحت بی نظیر زمان و در بلاغت فرید دوران خود بود و در شعر گفتن و شناخت مسلم روزگار فنانی تخلص میکرد این دو مطلع زاده طبع اوست

**بیت**

بمیزان نظر حسن ترا با ماه سنجیدم	میان این و آن فرق از زمین تا آسمان دیدم
هر شب کنم اندیشه تا دل ز تو برگیرم	چون صبح شود روشن مهر تو ز سر گیرم

**میر سید شریف** - ولد شریف ثانی است و ایشان از اولاد شریف علامه اند که از شدت تشهیر احتیاج بتعریف ندارد و حضرت امیر مذکور در سخا و گرم و بذل دینار و درم مشهور و معروف جهانست و در خاق و تواضع یگانه دوران و در علوم که موروثی اوست جفای بسیار کشیده فاما چون مهم دارالملک شیراز بی او سامان نمی یابد مجال مطالعه ندارد و در شعر غزلهای عاشقانه دارد این مطلع ازوست

**بیت**

دورم ذبزم وصل نوایماه چونکنم جانم بلب ز ناله رسید آه چونکنم

**شاه طاهر** - میگویند از نسل خواندیانست (۱) و اول در کاشان متوطن بوده بعد از آن بطرف هند روان شد و در آنجا جهت فضل ترقی نمود و صدر نظام پادشاه شد در شهر سنه اثنی و خمسین و تسعمائه ۹۵۲ متوجه عالم عقبی گردیده و در جمیع اصناف شعر میفرمود خصوصا در قصیده در تتبع انوری این مطلع ازوست

**(بیت)**

شاهد مهر جو آید بشبستان حمل لاله فانوس بر افروزد و نرگس مشعل

**قاضی روح الله** - برادر قاضی جهانست و در ملائمت طبع و چاشنی سوز

و محبت یگانه زمان در قزوین ایشان را سادات سیف الدین میخوانند و حضرت قاضی که جد ایشانست از کبار سادات و علمای شهر قزوین است و قضای شهر مذکور ابا عنجد تعلق بدیشان داشته حضرت قاضی روح الله نیز بدان امر اشتغال نمود و اخلاق و اوصاف پسندیده او از حد و حصر بیرون است و بمردم ملا میل داشت و در شعر طبع بسیار خوش داشت و همواره میفرمود که غصه من همین است که بعد از من مردم اهل طبع با هم نشینند و اشعار خوب خوانند و من از آن محروم باشم آخر از آنچه اندیشه کرد فلک کج رفتار جفا کار بر سرش آورد و کان ذلك در شهر سنه ثمان و اربعین و تسعمائه ۹۴۲ اشعاری که یادداشت از دوهزار متجاوز است اشعار خودش نیز بسیار است اما بدین مطلع که زاده طبع ایشانست اختصار رفت

**بیت**

مراسم غرقه بخون چشم اشکبار از تو بغیر خون دلم نیست در کنار از تو

**میر عبدالباقی** - پسر قاضی جهانست و در اوان جوانی وداع عالم فانی

نموده این دو بیت ازوست

**بیت**

ساقی مطلب جانب میخانه ام امروز      کز خون جگر پرشده پیمانہ ام امروز

گهی ز زلف نقاب رخ چو ماه کنی      نهان کنی رخ و روز مرا سیاه کنی

**قاضی محمود** - والد حضرت قاضی روح الله مذکور است در تحصیل

علوم از خود بتقصیر راضی نیست و امید که موفق باشد و گاهی نیز شعر میفرماید

این مطلع از اوست

**بیت**

با غیر برای دل ما برسرکین باش      بامن که سک کوی توام بهتر از این باش

شمع من پرتو بروی دیگران میافکند      وه که این گرمی مرا آتش بجان میافکند

**امیر عبدالکریم** - دختر زاده قاضی جهانست در بعضی اوقات بملازمت

حضرت صاحب قرانی سر افراز بود و در روانی طبع و وحدت فهم ممتاز این مطلع

از اوست

**بیت**

تا چند از فراق تو درد و جفا کشم      رحمی که بر لب آمده جان بلا کشم

**امیر حسین** - برادر کوچک میر عبد الکریم ولد میر عبد العظیم است

که در گیلان یکی از امرای معتبر بود و از جانب مادر دختر زاده قاضی جهانست

که او احتیاج بتعریف ندارد جوانیست در کمال صوت و سیرت آراسته با وجود آنکه

سن او از بیست تجاوز نکرده حالا بر اصناف فضایل و استعدادات آراسته این

ازوست

**بیت**

من عاشق آنروی چو ماهم چه توانکرد      دیوانه آن زلف سیاهم چه توانکرد

**خلیفه اسدالله** - ولد خلیفه اسدالله اصفهانی است و از سادات بزرگ آنجا است

جوانی متقی فاضل و درویش نهادست و همیشه رعایت ارباب استحقاق نموده و

اکثر اوقات بدرس مشغول میباشد این رباعی از اوست

شمعی که بسوخت جان غم پروردم      تا گفت که پروانه خویشتم کردم

می میرم اگر نمیروم نزدیکش      میسوزم اگر بگرد او می گردم

**قاضی اختیار** - از تربت خراسانست و در زمان حضرت سلطان حسین میرزا

قاضی القضاة هرات بود و بزر جمع کردن و امساك شهرت تمام داشت فاما خالی از طبع نبود و در شعر گوی مسابقت از امثال ر بوده و از تصانیف او مختار الانوار است و در آخر عمر مثنوی باسم صاحب قران مغفور در سلك نظم کشیده نام او عدل وجود نهاده و آن کتاب موازی پنجهزار بیت است اما چنان معلوم که هزار بیت را از ریاضی دزدیده و بنام خود کرده این دو بیت در مدح حضرت صاحب قران مغفور از آن کتابست (بیت)

شه خضر رای سکندر ضمیر      فریدون علم خسرو جم سریر  
نکرد آنچه او کرد در عزم و حزم      نه حاتم بزم و نه رستم برزم  
**امیر عالی عرب** - برادر امیر حسین کربلائست وی سیدی متقی و آدمیست  
و شعر یاد دارد و خود هم نیز شعر میفرمود در شهر سنه اربع و خمسين و تسعمائة ۹۵۴  
فوت شد این مطلع ازوست

**بیت**

تا دلم از زلف یار مایه سودا گرفت      همچو صبا دست زد دامن صحرا گرفت  
**امیر راستی** - نهال اصلش از بوستان سادات تبریزست و در خراسان  
نشو و نما یافته از فنون قابلیت بهره مند گشته و از غایت استقامت طبع الفاظش  
فصیح و محاوراتش ملیح است

**بیت**

زر راستی قد الفاظ او چنان موزون      که سجده میبردش سرر های بستانی  
**کمال اسمعیل** - سیدی آدمی صفت و خلیق است بعضی وقت تولیت تبریز  
بدو تعلق داشت و حالا احتساب ممالک بدو منسوب است و در آن امر کمال  
کم آزاری شمار خورد ساخته و با وجود آنکه کاری خطیرست با مردم سلوک  
او بسیار نیکوست این مطلع و رباعی ازوست

**بیت**

دل مرا گشته آن غمزه پرفن میخواست      لله الحمد چنان شد که دل من میخواست

**رباعی**

تا جان ز بدن برون نخواهد رفتن      شوق تو ز تن برون نخواهد رفتن

گفتی که برون کن ز دلت مهر مرا این از دل من برون نخواهد رفتن  
**میر عزیز الله** - از طرف ابهر است اما در قزوین پرورش یافته بقدر خود  
 طالب علمی کرده و در شعر و معما و عروض هم کوشیده و در شعر شناسی مسلم  
 است و در میان ارباب دیوان از روی سنجیدگی و حسن معاش مقدم و بعضی اوقات  
 به مهمات و معاملات دیوانی مشغول بوده و درین ولا بوزارت قاضی مشهور است  
 این چند مطلع از نتایج طبع ایشانست

### بیت

بزم ترتیب گه باده چو بنیاد کنی چشم دارم که ز محرومی من یاد کنی  
 محرمی نیست که با او گله از یار کنم چکنم درد دل خود بکه اظهار کنم  
 عزیز از بهر آن دارم همیشه آن سگ کورا که در طور وفا با خود موافق دیده ام او را  
 باز از تازه گلی سینه فکار است مرا خار خار عجبی در دل زار است مرا  
**قاضی محمد** - از سادات ورامین است پدرش قاضی شکرانه مدتی مدید  
 قاضی آنجا بود اما قاضی مشارالیه بکلاتری ری مشغول بود حالیا دامن از آن  
 برچیده طالب علم شیرین و کلام مرغوبست و شعر بی نهایت بخاطر داره و بسیار  
 خوش طبع و خوش صحبت و کم آزار این مطلع ازوست

### بیت

در صحبت رندان دوسه روزم گذر افتاد خالی ز ریا بود مرا نیز در افتاد  
**قاضی عطاء الله** - برادر قاضی محمدست جوانی بود بی تکلف و بی  
 قید و بی باک و راست گو و از این واسطه مردم را باو هیچ میلی نیست بعضی  
 اوقات بملازمت صاحب قران بود و اما در این ولادر ورامین به پیش خود می  
 باشد و در شعر طبعش خوبست این ازوست **بیت**  
 ز کارهای جهان عاشقی خوشست مرا و گرنه کار در این کارخانه بسیار است  
**امیر کمال الدین** - ولد حضرت امیر حکیم طیب است مردی عاشق و  
 لوند مشربست و در فصاحت بی نظیر زمان و دیوان غزلی تمام کرده و این اشعار

ازوست

بیت

تنها نه همین دشمنم آن عهدشکن بود هر کس که باو دوست شدم دشمن من بود

ای گرد گوی یار دمی از هوا نشین مهمان مردمان شو و در چشم ما نشین

ای تیر یار از نظرش چون فتاده ما هم فتاده ایم بپهلوی ما نشین

دمی ترا ز بر خود جدا نمیخواهم بغیر خود بکست آشنا نمیخواهم

کجاوفای تو از من جفا دریغ مدار که جز جفای تو ای بیوفا نمیخواهم

**میرک خوزد** - از خویشان حضرت میر محمد یوسفیت و در سمت صلاح

و تقوی مشهورست و در سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۲ در هرات فوت شد این ازوست .

بیت

یا ساقی بمن جامی بده از روی یاریها - که دیگر نگذرد در خاطر من دنیا و مافیها

**سید حسین قاضی** - از سادات استرآبادست و مولویتی دارد و در شعر

نیز همت میگذارد و تخصص او حزینی است و مدتی قاضی هرات بود و در شهر

سنه تسع و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۹ بحکم عبیدخان اوزبیک علیه ما علیه ویرا بیهانه بقتل

آوردند این مطلع ازوست **بیت**

توان بهجر تو آسان وداع جان دادن ولی وداع تو آسان نمیتوان دادن

**امیر فندرسکی** - فندرسک باوکی است از استرآباد خدمتش سیدیت در

در کمال سداد و در اکثر اصناف فضایل متین و در وادی خوش طبعی کلام بلاغت

انجامش بغایت رنگین و در غزل بی بدل و در تصیده عدیم المثل است چنانچه ازین آیات

فصاحت آیات مستفاد میگردد - **بیت**

از مصحف جمال تو حرفی نگشت سهو در خیرتم که از چه بود در ~~کنار~~ خط

**امیر خانزاد** - مشهور بطبل باز و از طرف خراسانست و اول بملازمت همایون پادشاه

بود و منصب میرشکاری بدو تعلق داشت و درین ولا که پادشاه از ایران پیدا شده

بجانب عراق آمد بنابر آن که به پیش زیناسب طبل باز (۱) می بست حضرت نواب صاحبقران

بمیر طبل باز او را نام بردی و جناب امیر خالی از وجد و حالی نبود چنانکه

(۱) طبل باز - طبل کوچکی است که شکارچیان برای شکار باز بکار میبرند



در مجلس گاه بتقریبی خوانندگی میکرد و گاه برقص درمیآمد غرض که زرق و شید  
دراو نبود خالی از طالب علمی هم نبود و در شعر و معما نیز دخل میکرد پیری تخلص  
داشت این مطلع ازوست ،

**بیت**

ندارم مهربان یاری که حال زار من پرسد  
گاهی بامن سخن گوید گهی ازمن سخن پرسد

هیچ بر غم دیگران رحم بها نمیکنی چند بر غم ما کنی رحم بهال دیگران  
**شاه قاسم بدلا** - از سادات بزرگ عراقست و مولدش طیب آبادست و از  
غایت طهارت واصل احتیاج بتعریف ندارد و پیش از این بدو سال حج فرموده بطواف  
حرمین شریفین مشرف گشت بعد از معاودت ازو شعری طلب داشتم و تخلص واقفی  
میفرمود این بیت ازوست .

**بیت**

سك كوی تو مقیم حرم محترم است واقفی وار سك كوی ترا بنده شوم  
**میر عبدالباقی** - از سادات شهر اصفهانست و بقدر خود مولویتی دارد و پیوسته در دل  
نهال سهی قامتان میکارد و در قواعد شعر صاحب وقوفست و در پختن اطعمه بسیار  
چابك و چون از جهت صاحب قرانی طعامی پخته و مقبولی نام کرده مقبول صاحب  
قرانی افتاد بنا براین میر مقبول نام او کرده اما بواسطه تردد اردو نامقبول شده

**بیت**

بمقبولی کسی را دست رس نیست قبول خاطر اندر دست کس نیست  
و امیر مزبور جواب سبحه الا برار فرموده و اما تشهیر نیافته و مثنوی نیز در  
تصوف گفته این هم حکم آن گرفت و اشعار عاشقانه دارد این مطلع ازوست

**بیت**

نازکی بین لب او را چو بیوسم بنیال لبش آزرده شود چون نگریم روز وصال  
باعتماد من اگر مصرع آخر را چنین بخواند بسیار بهترست  
**مصرع** - شود آزرده درو چون نگریم روز وصال

**امیر عاشقی تربتی** - عامی بود و عمر او بنود سال رسیده بود و از اوان  
سن بشمر گفتن مشهورست و چنان حریص بود که محلی که برادرش فوت شد در پی تابوت  
او میرفت و شمر میگفت در تربت بتاریخ سنه خمس و اربعین و تسعمائنه ۹۴۵ فوت شد